پیشنهاد کتاب برای نوروز

در باب عشق

حامد رحیمی

قریب به یک هزاره است که رمان‌نویسی در دنیا رواج دارد. گفته می‌شود اولین رمان تاریخ را موراساکی شیکیبو در ژاپن و به سال ۱۰۰۱ میلادی نوشته است. تاامروز پیرامون اکثر دغدغه‌های انسانی رمان نگاشته شده است و یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسانی که همه فرم‌های هنری را درگیر خودش کرده مساله عشق است. نویسنده در فرم رمان برای خلق «هنر» باید به معنی واقعی کلمه شاهکار بنویسد و شاهکار چیزی نیست جز بیان مساله مهمی که گفته نشده یا روایتی متفاوت از شکل معمول. شاید هیچ ابژه‌ای به اندازه عشق در ادبیات داستانی نوشته و تکرار نشده است، بنابراین بیراه نیست بگوییم که نوشتن از عشق برای نویسنده مدرن نوعی قماربازی است. امروز ما با رمانی سر و کار داریم که نگاهی رئال به عشق دارد و این عشق نه عشقی سنتی به مثابه کلیشه که عشقی مدرن و از دل تجربه امروز است. نویسنده رمان «روزها و رویاها»، پیام یزدانجو، داستان را به زبان سوم‌شخص برای‌مان روایت می‌کند، شبیه آنچه در رمان‌های کوندرا خوانده‌ایم؛ به‌ویژه «سبکی تحمل‌ناپذیر هستی» یا همان «بار هستی». در ادبیات امروز ما شباهت سبک غالبا تقلید است و این تقلید خالق موجودی عقیم و بی‌دست‌وپاست. جالب‌تر اینکه مقلدان کوندرا همان موقع که از داستان جدا می‌شوند و توصیفات‌شان را بیان می‌کنند، به واقع لو می‌روند، چرا که وقتی حرفی برای گفتن نباشد، مقلد بالاجبار دست به گنده‌گویی می‌زند و این گنده‌گویی هیچ نمی‌پذیرد جز نگاهی عاقل اندر سفیه! شباهت سبک و نوشتار یزدانجو با کوندرا در این رمان اما نه یک تقلید سطحی، بل نشان از تاثیر کوندرا در نویسندگی و ساختار رمان «روزها و رویاها» دارد. به واقع هنگامی که راوی از داستان جدا می‌شود، سخن از عشق و مفاهیمی عمیق می‌زند. مفاهیمی که خاستگاه‌شان نشان از سال‌ها مطالعه و پژوهش یزدانجو از عشق در آثار بزرگان و مکاتب مختلف ادبی دارد. موضوعی دیگر که جانمایه محتوای رمان شده، تسلط نویسنده به فلسفه شرق، به‌ویژه مفاهیم بودیسم و هندوییسم است که نه تنها در روایت داستان آمده، بلکه جانمایه مضامین رمان نیز شده و اثر را به لحاظ مفهوم و غنا چند سطح ارتقا داده است. موضوع مهمی که باید در نظرش گرفت مساله راوی رمان است. واضحا راوی رمان آرش است، اما او تنها راوی داستان نیست. نویسنده با شیطنت‌هایی بجا و ریزبینانه گاهی داستان را از نگاه دیگر شخصیت‌های اصلی داستان روایت می‌کند؛ مثلا در قسمت هفتم فصل سفر، ماز شنیده‌های جسته‌وگریخته هانای نه ساله از اتفاقات رمان اطلاع پیدا می‌کنیم. در این نوع روایت نه تنها توصیف صورت می‌پذیرد، بلکه احساسات خواننده نیز برانگیخته می‌شود. نویسنده اما این سیالیت راوی را بکر می‌گذارد و با تکرار آن را لوث نمی‌کند که نشان از تجربه و تبحر وی در داستان‌نویسی دارد. بر خلاف آنچه پشت جلد رمان آمده، نه راوی ستایشگر است و نه رمان سراسر حسرت بار؛ راوی عشق را با نگاهی مدرن و امروزی توصیف می‌کند و فصول کتاب به نوعی مراحل زایش و میرایی عشق هستند که با صحه گذاشتن بر پیچیدگی‌های روابط انسانی -اجتماعی اثری عاشقانه و امیدبخش می‌سازد. نکته مهم دیگر رمان، پایان لولیتایی -الکترایی آن است. هانا که در پایان رمان بزرگ شده است، از آرش می‌خواهد همسفر او شود. آرش با وجود نپذیرفتن این پیشنهاد، حسی لولیتایی به خواننده منتقل می‌کند که به‌شدت بوی عقده الکترا می‌دهد. این هم آمیختگی چنان جالب توجه از آب درآمده که احساس خواننده، بی‌نیاز از آنکه از مفاهیم و پشته آن اطلاع داشته باشد، برانگیخته می‌شود و با آن هم‌حسی می‌کند. به نگاه من، رمان «روزها و رویاها»ی پیام یزدانجو یکی از خاص‌ترین رمان‌هایی است که با هدف توصیف عشق -نه صرف نوشتن رمانی عاشقانه - نوشته شده است؛ رمانی که نه تنها ارزش نقد دارد، بلکه در جایگاه خودش فوق‌العاده قابل اعتناست.

جمعه‌های شیراز

آرمان عاریتی

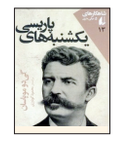

گی دو موپاسان را با داستان‌های کوتاهش می‌شناسیم؛ داستان‌های کوتاه پُرکششی که بیش از آنکه بخواهند حکایت کنند و درس زندگی بدهند، توصیفی هستند و داستان‌محور. جست‌وجوهای مداوم موپاسان و نوآوری‌های او در داستان‌نویسی، تحولی عظیم در ساختار داستان کوتاه پدید آورد. فلوبر که به نوعی استاد او بود با اعتقاد به عدم کارایی شیوه کهنه رمان‌نویسی، بازاویه دید اول شخص که معمولا خود نویسنده است، در این باره می‌نویسد: «هنرمند در اثر هنری‌اش باید به مثابه خدا در آفرینش، نامرئی و قدرت مطلق باشد؛ طوری که همه جا احساس شود اما به چشم نیاید». موپاسان بزرگ از آن شاگردانی بود که به سخن استاد گوش می‌سپارد. قهرمان رمان «یکشنبه‌های پاریسی»، آقای پاتسیو، کارمند است و پنجاه و اندی ساله. او پس از اینکه از ترس سکته به دکتر مراجعه می‌کند، تصمیم می‌گیرد یکشنبه‌ها را بیرون از پاریس سپری کند. این داستان کوتاه، روایت آخر هفته‌های آقای پاتسیو است که هر کدام‌شان مملو از اتفاقاتی جذاب و در عین حال طنز است. یکشنبه‌های پاریسی را از چند منظر می‌توان مورد بحث قرار داد. مهم‌ترین اینها اما بحث از منظر رئالیسم است. زبان موپاسان در این داستان همچون بسیاری دیگر از داستان‌هایش، در عین طنز بودن به‌شدت نیشدار، کنایه‌آمیز و انتقادی است. او در عین باور به محتوم بودن سرنوشت آدمی، نگاهی واقع‌گرایانه به شخصیت‌ها و اتفاقات داستان دارد و از این منظر رمان او بسیار شبیه به آثار همتایش، امیل زولا است که خود از پیشگامان این مکتب یا به زبانی دیگر پدر ناتورالیسم است. در مجموع «یکشنبه‌های پاریسی» اثری روان، دوست‌داشتنی و در عین حال قوی و غنی از موپاسان است که می‌تواند قدمی به سوی مطالعه بیشتر و عمیق‌تر از او باشد؛ مثلا در شیراز به جای اینکه جمعه‌ها به باغ و بوستان برویم، موپاسان بخوانیم.

غیرقابل اعتماد

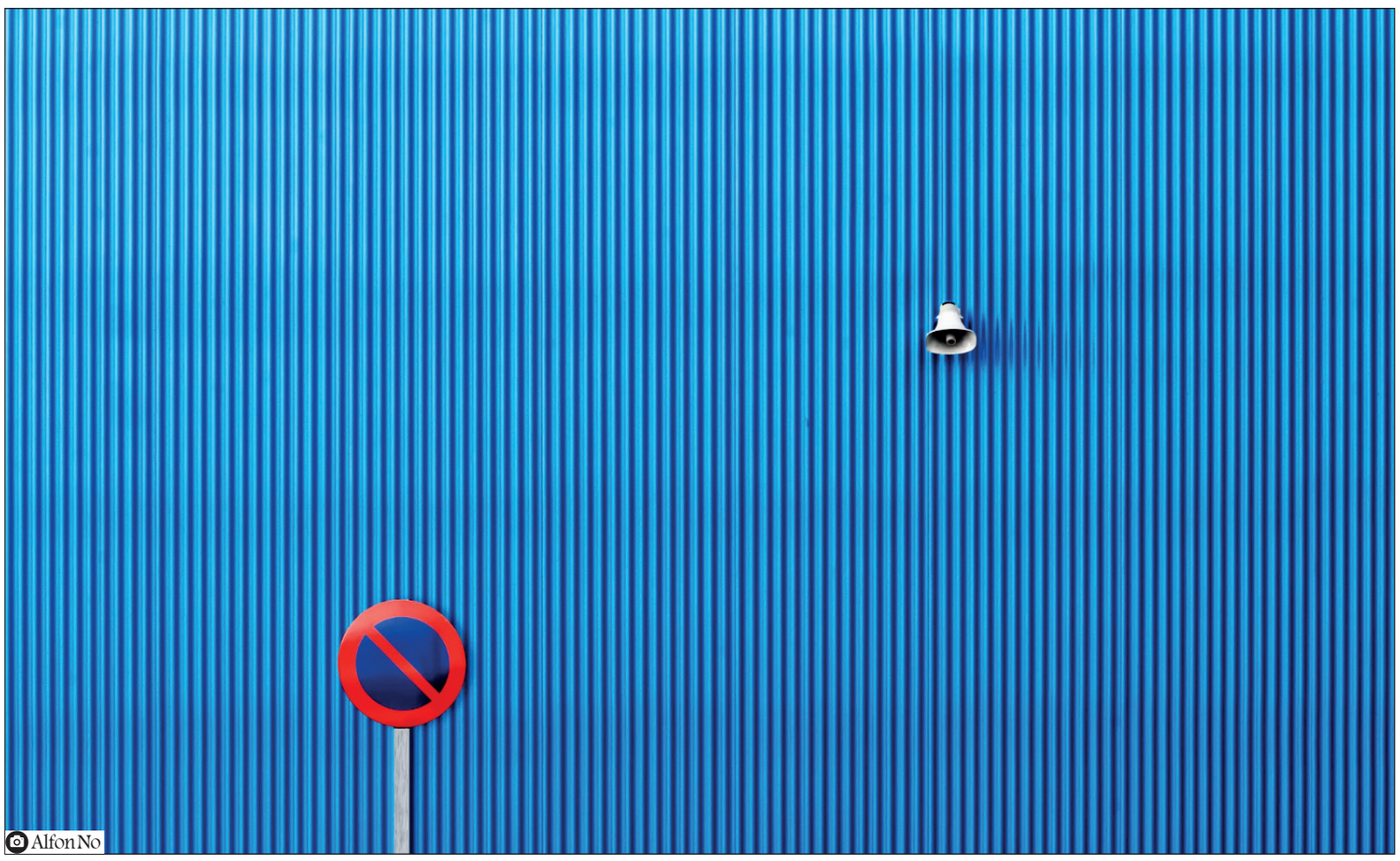

اندر باب چند چهره خیلی مهم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره

برندگان تندیس «ژاژ»

مجتبی احمدی

سال ۱۳۹۷ هم نسبت به پایان رسید و در اواخر اسفندماه بود که پس از حدود یازده‌ونیم ماه انتظار، بالاخره انجمن ملی «کشف مهملات» با همکاری آکادمی بین‌المللی Mozakhrafology برندگان تندیس معتبر «ژاژ» در سال ۹۷ را، از میان کاندیداهای پرشمار در رشته‌های مختلف، معرفی کرد. قرار است این تندیس، طی مراسمی ویژه به برندگان اهدا شود. براساس اعلام انجمن ملی «کشف مهملات»، این مراسم با حضور تنی چند از مقامات آکادمی بین‌المللی Mozakhrafology و جمع کثیری از کاندیداهای دریافت تندیس، ۱۳ فروردین‌ماه ۱۳۹۸ و هم‌زمان با «روز جهانی دروغ» در مرکز بین‌المللی همایش‌های صداوسیما برگزار و تندیس «ژاژ» به برگزیدگان در رشته‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره، اهدا خواهد شد. در ادامه، ما برندگان تندیس «ژاژ» در سال ۹۷ را در حد توان معرفی می‌کنیم تا شما هم تا حدودی آنها را بشناسید، چون ناگفته پیداو بلکه تابلو است که معرفی کامل ایشان در این مقال، بلکه در هیچ مقاله و رساله‌ای نمی‌گنجد.

سیاسی؛ خارجی

براساس بیانیه انجمن ملی «کشف مهملات»، تندیس «ژاژ» در سال ۹۷ در بخش سیاسی (خارجی)، ضمن تقدیر ویژه از «بنیامین نتانیاهو»، مشترکا اهدا می‌شود به: «دونالد ترامپ» و «مایک پمپئو» به خاطر ژاژخایی و یاوه‌درایی بی‌نظیرشان. در بیانیه انجمن ملی «کشف مهملات» به این موضوع اشاره شده که ترامپ در یکی از سخن‌پرانی‌های خود در سال ۱۳۹۷ ضمن اشاره به تشدید تحریم‌ها علیه ایران، در یک جا تاکید کرده: «ما در کنار مردم ایران هستیم»، و این سخن، خنده شدید حضار را در پی داشته است. لذا از آنجا که ترامپ با این جمله، مفهوم جدیدی از لفظ «کنار» را ارایه کرده و در چند کلمه مختصر، مرزهای مهمل‌بافی را در نوردیده و پمپئو نیز با مهارت تمام، همین‌ها را بلغور کرده است، این دو مشترکا به عنوان برندگان تندیس «ژاژ» سیاسی (خارجی) در سال ۹۷ برگزیده شده‌اند. ضمنا اینکه رییس جمهور ایالات متحده گفته: «دولت من بیش از هر دولت دیگری در تاریخ آمریکا موفقیت داشته»، در جلب نظر انجمن ملی «کشف مهملات» و آکادمی بین‌المللی Mozakhrafology بی‌تاثیر نبوده است.

اقتصادی؛ بازار

انجمن ملی «کشف مهملات» به‌رغم همکاری با آکادمی بین‌المللی Mozakhrafology، برای تقدیر از فرد برگزیده در حوزه اقتصادی، به مشکلات اساسی برخورده است. فضای اقتصادی ایران در سال ۱۳۹۷ آن‌چنان پویا و فعال و موثر بوده که انتخاب یک نفر به عنوان چهره برتر برای دریافت تندیس «ژاژ»، بسیار دشوار به نظر رسیده است. خب شما خودتان را بگذارید جای انجمن و کلاه‌تان را قاضی کنید؛ «م.خ» را انتخاب می‌کنید یا «پ.ش.ر»؟ «ر.ذ.ل» را برمی‌گزینید یا «د.ز.د»؟ تندیس «ژاژ» را به «ب.ز»می‌دهید یا «س.گ»؟ قبول کنید که به‌خاطر شدت شفافیت، انتخاب هم خیلی خیلی سخت است. لذا انجمن ملی «کشف مهملات» تصمیم گرفت در حوزه اقتصادی، اهدای تندیس «ژاژ» را به زمان دیگری که شرایط اقتصادی این‌چنین منظم و مرتب نباشد، موکول کند. اما برای خالی نبودن عریضه، آیین نکوداشت برای دو نفر در این بخش برگزار خواهد شد: «سلطان سکه» و «سلطان قیر». در متن بیانیه انجمن اشاره شده است که سلطان سکه، یعنی «وحید مظلومین» که گویا ماهانه ۳۰ میلیارد تومان درآمد داشته و ضمنا گران‌ترین سیگار ایران را هم می‌کشیده، در آخرین اظهارات خود پیش از اعدام گفته است: «نمی‌توانید من را گوشه رینگ ببرید؛ چون به هیچ‌عنوان ۷۰۰ میلیارد تومان، حجم پول بالایی نیست و یک چیز عادی است.» وی در این سخنان گهربار، هم معنای بکر و تازه‌ای از «بالا» و «پایین» عرضه کرده و هم در زمینه «عادی» و «غیرعادی» باب جدیدی را در تاریخ اقتصادی ایران باز کرده است.

همچنین، در متن بیانیه انجمن اشاره شده است که سلطان قیر، یعنی «حمید باقری درمنی» که به ابربدهکار ۲ هزار میلیارد تومانی معروف شده بود، در یک مصاحبه پیش از اعدام، در مورد تعداد املاکش گفته است: «دقیق نمی‌دانم، اما حدود ۱۰۸ قطعه زمین فقط در یک جا دارم. همچنین تعدادی دفتر هم در ونک پارک دارم. ۲۸۰ متر خانه هم در فرشته دارم که وقتی ۳۲ سالم بود آن را خریدم.» سپس ادامه داده: «من چیزی ندارم که، پولی ندارم اصلا.» و افزوده: «از نظر شما ۲۸۰ متر خانه در فرشته داشتن، سرمایه‌داری است؟» وی نیز با طرح این پرسش بنیادین، ضمن نشان دادن روحیه مطالبه‌گری، مبنایی نوین برای مفاهیم نظام سرمایه‌داری بنا کرده است. لذا در مراسم اهدای تندیس «ژاژ» به برترین ژاژخایان در سال ۱۳۹۷، آیین نکوداشت این دو عزیز از دست‌رفته برگزار، و از این مبتکران عرصه اقتصاد، به نیکی یاد خواهد شد.

فرهنگی-هنری؛ سینما

در بخش فرهنگی هنری، انجمن ملی «کشف مهملات» با همکاری آکادمی بین‌المللی Mozakhrafology، هیچ‌یک از اهالی فرهنگ و هنر و حتی مدیران و مسوولان فرهنگی-هنری را شایسته دریافت تندیس «ژاژ» در سال ۱۳۹۷ ندانسته است. در متن بیانیه این انجمن آمده است: «خداوکیلی در کنار فرمایش‌های برخی از سیاست‌بازان و افاضات شماری از اقتصادسازان، حرف‌های اهالی فرهنگ و هنر خیلی ضایع است، به معنای واقعی کلمه. لذا این انجمن، ضمن توصیه این اهالی فهیم و دقیق، به فهم بیشتر معنای ژاژ و دقت بیشتر در امر ژاژخایی، هیچ‌یک از ایشان را شایسته دریافت تندیس، تشخیص نداد.» اما بیانیه انجمن، یک «اما»ی مهم دارد که خودتان در ادامه بخوانید: «اما برای اینکه افراد مستعد در این زمینه، سرخورده نشوند و احساس نکنند تلاش آنها نادیده گرفته شده است، و ضمنا با هدف ترغیب و تشویق سایرین به امر ژاژخایی، انجمن ملی «کشف مهملات» با مشورت آکادمی بین‌المللی Mozakhrafology لوح تقدیر خود را به یک جوان فیلم‌اولی در سینمای ایران تقدیم می‌کند: همایون غنی‌زاده، کارگردان فیلم مسخره‌باز.» در بیانیه انجمن اشاره شده است که غنی‌زاده پس از به‌روی صحنه نیامدن و دریافت نکردن سیمرغ بلورین بخش نگاه نو در اختتامیه جشنواره فیلم فجر، برای دریافت سیمرغ بخش هنر و تجربه به‌روی صحنه آمده و گفته است: «اون جایزه رو دوست نداشتم، اما اینو دوس دارم و قبولش می‌کنم. سیمرغ اول رونگرفتم چون جایزه‌ش رو دوست نداشتم. معادلات جشنواره رو هم پذیرفتم، ولی سیمرغ نگاه نو رو دوست نداشتم؛ چون در نهایت دیدم فیلم من موفق نشده نگاه نویی به جشنواره تزریق کنه. اما این جایزه رو دوست دارم و می‌گیرمش.» وی طی همین سخنرانی کوتاه، به توفیقات زیادی نایل آمده است: بسط معنایی مفهوم «دوست داشتن»، ارایه نظریه‌ای پسامدرنیستی در باب «پذیرفتن معادلات»، توجه به بینامتنیت در خصوص واژگان «تزریق»، هنجارگریزی و آشنایی‌زدایی از مفهوم «گرفتن». لذا، انجمن «کشف مهملات»، غنی‌زاده را شایسته دریافت لوح تقدیر می‌داند و امیدوار است که این راهم دوست داشته باشد و بگیردش.

اجتماعی؛ فضای مجازی

ماشاءالله در عرصه اجتماعی، به‌خصوص در فضای مجازی ایران، آنقدر چهره برتر هست که انجمن ملی «کشف مهملات» با همکاری آکادمی بین‌المللی Mozakhrafology را به دردسرهای زیادی انداخت. این انجمن اعلام کرده که توان اهدای یک تندیس «ژاژ» را در این حوزه ندارد و به تندیس‌های پرشماری نیاز است. در متن بیانیه انجمن آمده است: «جای خوشحالی و بلکه پایکوبی و دست‌افشانی است که تعداد زیادی از جوانان این مرز و بوم، بام تا شام در فضای مجازی پلاس‌اند و خاصه در عرصه اینستاگرام، تاریخ ژاژخایی و هرزه‌درایی را به پیش و پس خود تقسیم کرده‌اند. این جوانان با شعور و کمالات در اقدامات زیبا و شگفت‌آور خود، مهمل و مزخرف را با بیهودگی و لودگی تلفیق و ترکیب کرده‌اند و ماحصل فعالیت‌های خستگی‌ناپذیرشان، آنقدر متنوع و متهوع است که حقیقتا انسان لذت می‌برد. لذا، واقعا در این زمینه، انجمن ما را معذور بدارید که بتوانیم از میان این همه شاخ و پلنگ و جغنگ، فقط یک نفر را برای اهدای تندیس «ژاژ» انتخاب کنیم. پس بررسی‌های ما همچنان ادامه خواهد داشت تا در پایان سال ۱۳۹۸، برگزیدگان دوسال را باهم معرفی کنیم.»

توصیه نهایی انجمن «کشف مهملات»

انجمن ملی «کشف مهملات» با همکاری آکادمی بین‌المللی Mozakhrafology در پایان بیانیه توصیه کرده است: «ژاژ بخایید و هرزه بدرایید که به قول شاعر: تا داد خود از کهتر و مهتر بستانید!»

اندر باب چند چهره خیلی مهم فوتبالی در سال ۱۳۹۷

گل به خودی

علیرضا لبش

سال ۹۷ هم بیشتر از هر چیزی یک سال فوتبالی بود. سالی که در آن یک جام جهانی و یک جام ملت‌های آسیا برگزار شد. در این میان، مسوولان و مدیران هم کلی پاس دادند و گل به خودی زدند و کلی روی مردم خط کردند. چند تای‌شان هم از مجلس کارت زرد و قرمز گرفتند و حتی یکی‌شان حاضر نشد بعد از تعویض، از زمین و پشت میزش خارج شود. خلاصه فوتبال چهره‌های برتر زیادی داشت که همین چند نفر بعد از کارشناسی‌های فراوان به عنوان چهره‌های شاخص فوتبالی معرفی شدند. البته اگر بخواهیم چهره‌های بیشتری از عالم فوتبال انتخاب کنیم دستمان حسابی باز خواهد بود.

کارلوس خان کی روش

کارلوس کی روش دومین مربی گران‌قیمت جام جهانی بود که نتوانست ایران را از مرحله گروهی بالا ببرد. تیم ملی ایران در این بازی‌ها یک اتوبوس جلوی دروازه‌اش پارک کرده بود و برای گل زدن به مدافعان حریف دل بسته بود که لطف کنند و اشتباهی گلی وارد دروازه خودشان بکنند. کی روش بعد از جام جهانی مثل یک قهرمان به ایران برگشت و در بدو ورود از خجالت پروفسور درآمد و برانکو را با خاک یکی کرد. بعدش هم گفت که ما در جام ملت‌ها جبران می‌کنیم. البته قبل از ورود به جام ملت‌ها گفت، من فوقش بتوانم تیم را از مرحله گروهی بالا ببرم، باقی‌اش دیگر با خودتان. بعد هم بعد از صعود از مرحله گروهی یک چیزهایی گفت و مترجم یک چیزهای دیگر ترجمه کرد و مردم هم یک چیزهای دیگر فهمیدند و اصلا شیر توشیری شد که بیا و ببین و جواد خیابانی هم باز بغضش روی آنتن زنده ترکید و با گریه گفت: خودت گشنه‌ای نه مردم!

استاد تاج

تاج، رییس فدراسیون فوتبال بود و میز ریاست را خیلی دوست داشت، اما مثل رییس سابق فدراسیون، آقای کفاشیان، به شوخی و خنده علاقه چندانی نداشت و خیلی جدی به میزش چسبیده بود. بعد از تصویب قانون منع به‌کارگیری بازنشستگان توسط مجلس، تاج حاضر نشد پستش را ترک کند. گفت: من که لیگ شیک می‌کنم برات، بذارم برم؟ جواب دادند: آره برو. استاد تاج که دید نه، قضیه جدی است، گفت: من اصلش میزم رو به کسی نمی‌دم، اگه بخواید منو بازی ندین، بازی رو به‌هم می‌زنم و فدراسیون رو تعطیل می‌کنم. بقیه که دیدند تاج با کسی شوخی ندارد، گفتند: توهم بمان.

رییس جمهور محبوب کرواسی

یکی دیگر از شخصیت‌های فوتبالی امسال، رییس جمهور کرواسی خانم کولیندا بود که قبل و بعد هر بازی کرواسی به رختکن این تیم می‌رفت و بازیکنان را در خفا در آغوش می‌کشید. این خانم خیلی نتوانست عشق خود به فوتبال و بازیکنان کشورش را در خفا پنهان کند و در پایان بازی فینال همه بازیکنان تیم خودش را در ملأعام در آغوش کشید و حتی از بغل کردن بازیکنان تیم مقابل یعنی فرانسه هم نگذشت و در انتها می‌خواست داور و کمک‌داور را هم بغل کند که مسوولان فیفا پادرمیانی کردند و خانم را راضی کردند که بی‌خیال شود. البته تلویزیون هم همه این صحنه‌ها را برای مردم پخش کرد و علی مطهری هم گفت که درست است که آغوش رییس جمهور کرواسی مادرانه و غیرجنسی بوده، اما نباید تلویزیون این صحنه‌ها را پخش می‌کرد. مادر چاوز هم در اعتراض گفت: فقط آغوش من غیرمادرانه بود دیگه؟!

سرجوخه سردار آزمون

سردار آنقدر در جام جهانی کله‌اش داخل اینستاگرام بود که گل زدن یادش رفت و بعد از جام جهانی هم تحت تاثیر فضای مجازی از تیم ملی خداحافظی کرد، اما مدتی بعد دوباره به تیم ملی برگشت. در جام ملت‌ها هم وقتی گل زد به سمت دوربین رفت و انگشت اشاره‌اش را با حرص برای تماشاگران تلویزیون تکان داد. خیلی‌ها این کارهای سردار را به حساب جوانی و سن پایینش گذاشتند و خیلی‌های دیگر هم که منتظر ظهور یک علی دایی دیگر در تیم ملی بودند، ناامید شدند. درست است که سردار آزمون، علی دایی نشد اما توانست به شخصیت نارنجی در مدرسه موش‌ها نزدیک شود. سرداری که در تیم ملی در حد یک سرجوخه هم ظاهر نشد.

جناب کریستیانو رونالدو

رونالدو در جام جهانی دوباره به تیم ایران خورد و می‌خواست این بار هم به تیم ملی ایران گل بزند، اما قبل از آغاز بازی‌ها با تهدید داعشی بیرو حساب کار دستش آمد. وقتی علی بیرانوند کله‌اش را به دوربین چسباند و گفت: چطوری کریس؟! رونالدو برگ‌هایش ریخت. شب قبل از بازی هم وقتی همه تماشاگران ایرانی مقابل هتلش جمع شدند و با هم شعار دادند: رونالدو حیا کن، جام جهانی را رها کن، به روی بالکن آمد و گفت: برید خونه‌تون، نصفه‌شبه. رونالدو اما نمی‌دانست که فردای آن روز چه فاجعه‌ای انتظارش را می‌کشد، وقتی بیرو پنالتی‌اش را گرفت، دیگر کریس، آن کریس سابق نشد و دیگر رویش نشد توی چشم طرفداران رئال نگاه کند. از همان جا بلیت ایتالیا را گرفت و رفت در تیم یوونتوس یک گوشه‌ای بنشیند و نان و ماستش را بخورد.

ملت همیشه در صفحه

مردم همیشه در صفحه امسال پشت سر هم در فضای مجازی حماسه آفریدند تا به شخصیت سال فوتبالی تبدیل شوند. تیم ملی باخت، رفتند روی دیوار بازیکنان تیم حریف فحش نوشتند. تیم ملی مساوی کرد، رفتند روی دیوار داور فحش نوشتند. تیم ملی برد، رفتند روی دیوار همدیگر فحش نوشتند. خلاصه هر اتفاقی افتاد، در کمیت و کیفیت فحش‌ها تغییری حاصل نشد. شاهکار فحش‌دادن‌ها هم وقتی بود که تیم ملی به ژاپن باخت و رفتند روی صفحه یک دونده ژاپنی فحش و بدوبیراه نوشتند. سوگورو اوساکا دونده ژاپنی، صبح که از خواب بیدار شد، دید که یک‌شبه چقدر در ایران محبوبیت و معروفیت پیدا کرده و کلی عرض ارادت به زبان فارسی برایش نوشته‌اند. بنده‌خدا یک مترجم استخدام کرد تا از محتویات پیام‌ها سر دربیاورد. تازه فهمید که مردم او را با بازیکن تیم ملی فوتبال ژاپن که به ایران گل زده، اشتباه گرفته‌اند. یک متن فارسی روی صفحه‌اش منتشر کرد که به‌خدا من اشتباهی شده‌ام؛ خودم هم اگر آن بازیکن را در ژاپن گیر بیاورم، حالش را می‌گیرم. این بار مردم همیشه در صفحه، دوباره به او فحش دادند که چرا ما را سر کار گذاشته‌ای؟ خب برو فامیلت را عوض کن تا وقت یک ملتی را نگیری.

سلطان علی پروین

شخصیت آخر فوتبالی سال، سلطان علی پروین است. البته سلطان به‌خاطر پاطلایی بودنش به عنوان شخصیت سال انتخاب نشده، بلکه به‌خاطر حمایتش از حسین هدایتی به این عنوان نایل آمده است. بعد از اینکه حسین هدایتی در دادگاه محکوم شد و دادگاه گفت تمام پول‌هایی که ایشان به افراد داده، باید پس بدهند، علی آقای پروین گفت: ایشان این پول‌ها را هدیه و هبه کرده و کسی هدیه را پس نمی‌فرستد. البته ایشان تاکید کردند که هدیه را امکان داشت که وانکرده پس بفرستند، اما ناغافل بچه‌ها هدیه را باز کرده بودند و زشت بود که هدیه را باز کرده، پس بفرستند.

جواد آقا خیابانی

آقا جواد خیابانی دیگر سوتی‌هایش و بغض‌هایش معروف خاص و عام شده است و دیگر آنقدر سوتی‌هایش عادی شده که دیگر حتی کسی متوجه سوتی‌های استاد وسط گزارش زنده نمی‌شود. اما گذشته از سوتی‌های آقا جواد، ایشان ید طولایی هم در زبان‌های خارجی دارند. وقتی ایشان از مربی بولیوی با اعتماد به نفس پرسید: وای یور تیم این ورد کاپ نو؟ پرهای مربی بولیوی و همه مخاطبان تلویزیون ریخت و چلنگر فریاد زد: آخ بر گام. البته این تنها برگ زرین استاد در تاریخ ترجمه و زبان‌های خارجی فوتبال کشور نبود. استاد وقتی شفر مربی آلمانی استقلال را به برنامه‌اش دعوت کرد، با ایشان هم چند جمله‌ای آلمانی صحبت کرد و مترجم آقای شفر مجبور شد جملات آلمانی استاد خیابانی را به آلمانی ترجمه کند. یکی دیگر از سوتی‌های استاد جواد در حین گزارش بازی یمن اتفاق افتاد که وقتی از برد تیم ملی سرمست شده بود و سر از پا نمی‌شناخت به تصویر کودکی که در ورزشگاه چیپس می‌خورد گفت: کوچولو از آن چیپست به ما هم بده. استاد خیابانی با یک جمله دیگر در بازی عمان سوتی‌های خود را تکمیل کرد و گفت: درسته که شاید عمانی‌ها در ورزشگاه بیشتر از ایرانی‌ها باشند، اما ایرانی‌ها همیشه هم شورشان بیشتر بوده و هم شعورشان. عده‌ای بعد از شنیدن این جمله، به استاد خیابانی تاختند که ایشان حرف نژادپرستانه زده و چه و چه. البته همه مردم که جواد خیابانی را می‌شناختند، گفتند: این هم یکی دیگه از سوتی‌های آقا جواد بوده.

پیشنهاد کتاب برای نوروز

به خستگان از مرارت‌های زمانه پیشنهاد می‌شود!

زهرا علیپور

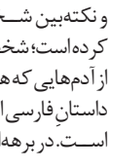

«یک روز سرد زمستان، دقیقا بیست‌وششم دی، حدود ساعت سه و ربع کم بعدازظهر، توی جاده، وسط برف و بوران، ناغافل به دنیا آمدم».

اینکه به گذشته چنگ بزنی و از دل آن روایتی بگویی که غبار غم ببرد، راوی ذاتا قصه‌گویی می‌خواهد که بلد باشد از گذشته، آن خاطره‌ای را بگوید که خوشایند مخاطب باشد؛ خاطره‌هایی که به وقت دلتنگی آدم به آن پناه می‌برد تا غمش را تسکین دهد. «من رعنا هستم» نوشته مریم سمیع‌زادگان، واگویی همان خاطره‌های آشنا برای هر خانواده ایرانی است که دلش برای قدیم‌ترها غنج می‌زند و قصه‌ای خوش می‌خواهد.

رمان از سر ارادتی که نویسنده به دایی جان ناپلئون و ایرج پزشکزاد داشته، به ایشان تقدیم شده است. از همان ابتدا -وقتی که داستان با یک تاریخ تولد شروع می‌شود - آغازی آشنا و جذاب، مانند جمله آغازین دایی جان ناپلئون، قلاب را در ذهن خواننده می‌اندازد. همانند شیوه‌ای که پزشکزاد برای روایت دایی جان ناپلئون در پیش گرفته، این رمان هم پر از اتفاق و متکی بر قصه است. ماجراهای خانوادگی ساده، پرطمطراق گفته می‌شوند و حوادث بی‌اهمیت خانوادگی با آب و رنگی که سمیع‌زادگان به آن می‌دهد، جذاب و خنده‌آور به نظر می‌آیند. شخصیت‌های کتاب -نغمه، طاهره‌خانم، مامانجی، مامان عاطفه، بابا پرویز و عمه‌زری -برای هر کسی که دایی جان ناپلئون را خوانده، مابه‌ازایی با سبک متفاوت، دقتی ظریف و زنانه و روایتی مستقل دارند. مکان وقوع داستان، یک آپارتمان چند طبقه در تهران قدیم است که این بار مامانجی طبقه متوسط شهری‌اش را رهبری می‌کند. گره داستان نه با عشق و سیاست که با شیطنت بچگانه راوی آغاز می‌شود. سمیع‌زادگان با تسلسل موقعیت‌هایی مضحک و شوخی‌های کلامی، بدون آنکه روایت را به هجو آلوده کند، با طنزی ظریف و نکته‌بین شخصیت‌های رمانش را به‌خوبی تصویر کرده است؛ شخصیت‌هایی که یک نماینده‌ای هستند از آدم‌هایی که هر ایرانی در میان اطرافیانش سراغ دارد. داستانِ فارسی امروز از کمبود طنز و طنازی سرخورده است. در برهه‌ای از تاریخ که مردمش از هر موقعیتی برای خندیدن و شادی بهره می‌برند، چهره ادبیات ما بیش از حد غم‌گرفته و تلخ می‌نماید. در شرایطی که هر روز گفتار، ضرب‌المثل‌ها و رسوم قدیم سرزمین‌مان فراموش می‌شوند و فاصله از خویشاوندان بیشتر، «من رعنا هستم» صمیمیت دور هم زیستن را به یاد می‌آورد؛ حتی اگر بهانه‌اش نمایش یک جنجال خانوادگی باشد. نویسنده با ایجاد صحنه‌هایی شادی‌آور توانسته پرده ماتم را کنار بزند و لبخندی بر لبان خواننده خسته از مرارت‌های زمانه‌اش بیاورد.

این ناقوس مرگ توست

پدرام بهروزی

کتاب «زنگ‌ها برای که به صدا درمی‌آیند» یا «این ناقوس مرگ کیست؟» که ترجمه اول بیشتر به گوش‌مان آشناست، رمانی است از ارنست همینگوی.

مهم نیست نام کتاب را چه ترجمه کنیم، لااقل نه برای ما که می‌خواهیم در سیل توصیفات همینگوی، با آن کلمات موجز و بجا و تکان‌دهنده غرق شویم. نام اصلی کتاب این است: For Whom The Bell Tolls و جمله‌ای است برگرفته از شعر جان دان که کم و بیش سیصد سال پیش از انتشار کتاب مرده بود: «هر مرگی مرا می‌کاهد/ چرا که من تمام بشریتم/ پس هیچ‌گاه مپرس کین ناقوس مرگ کیست؟/ این ناقوس مرگ توست»، رمان همینگوی نیز مانند شعر جان دان درباره مرگ است، درباره فداکاری و جنگ و عشق. داستان با صحنه‌ای آغاز می‌شود که دو نفر، رابرت جردن و آنسلمو، روی زمین گِلی و پر از برگ‌های سوزنی کاج، روی تپه‌ای پوشیده از درخت خوابیده‌اند و مشغول وارسی پلی هستند که قرار است منفجرش کنند.

تمام داستان همین است: خراب کردن یک پل به دست رابرت جردن در زمان جنگ‌های داخلی اسپانیا. اما در این کتاب هیچ چیز به اندازه عشق و آن پیوند عمیقِ بی‌نام که فقط از طریق تحمل کردن دردی کم و بیش مشترک ایجاد می‌شود، مهم نیست. انگیزه شخصیت‌ها در طول داستان عوض می‌شود.

آنها سست و خسته و بی‌تاب می‌شوند. رازهای خود را برملا می‌کنند. دست به کارهایی می‌زنند که هرگز نمی‌دانستند از پس آن برمی‌آیند. آدم‌ها در طول این داستان می‌میرند اما در تمام لحظات می‌دانند که زندگی پوچ و زیباست و ارزش جنگیدن دارد و به همین سبب است که وسوسه می‌شویم، بگوییم این کتاب درباره چیزی نیست جز زندگی.

توصیفات همینگوی پر از تصویر است. خودتان را در کوهستان‌های سرد اسپانیا، در یک غار تصور می‌کنید که بوی عرق انسان و تن اسب می‌دهد. زیر آسمان شب در کیسه‌خواب مرغوبی می‌خوابید در حالی که باد خنک صبحگاهی به پوست صورت‌تان می‌خورد. صدای جیغ زنی را می‌شنوید که از بالکن خانه‌ای در دهکده‌ای کوچک و غم‌زده شوهرش را صدا می‌زند که در صف محکومین به مرگی دردناک است. مرگ را می‌بینید و قساوت بی‌حد انسان‌های ظلم‌دیده در قدرت را.

به خاطر همین توصیف‌هاست که هیچ وقت دوست ندارم فیلمی را که از این رمان اقتباس کرده‌اند، ببینم. هر چیزی که لازم باشد، ببینید در خود کتاب هست و چیزهایی بیشتر از آن؛ بخصوص آن قسمت‌های درخشانی از داستان که یکی از شخصیت‌ها ماجرایی را در گذشته تعریف می‌کند؛ گذشته‌ای که اغلب سیاه و گاهی هولناک است.